

بر روی یک کجی مثال آگینست. و از آن تپه‌های تمام سازند. و دیگر ورق و بنایت ریزه در روشن تکف و پاک و دهنشده. بر زبان این نوع ثانی قدری در غوطه کند که از کرب باس باشد و پاره‌های سنج در غوطه اندازند و بر سر کاسه دست بمالند. و آب آن بتدریج در کاسه میریزند تا چون سنج تمام آب شود. با در کجی در غوطه کند. همچنین چند کزکرت صلیب کند. پس یک شب بگذارد. بعد از آن آب آن را در قلی یا بریزد و آب صیغ من عمل کند و بدان کتابت کند بر کاغذ نگین. و اگر اندکی زعفران با آن آب بمیزد مثل زردناید. و اگر با شتر مرغ یا بز چون انشان نقره نماید. و اگر بر کاغذ آل نوسید و به بزج (۱۱) مهره زنده همچون زرد نقره نماید. و این را طلق مخلوب گویند. و اگر طلق را محلول تواند کرد از وی بسیار عجایب ثوابت ان ساخت *

تحفه کلیم نومن صفحہ ۱۳۴ : طلق مخلوب با نمک مثل فبار. ساخته و غسل کزکرت رفعت نماید و با آب صیغ عربی من نود و نه شامی کند در نمود بهتر از ورق نقره محلول است و چون زعفران امشان نماید ناری شباب مذمت بوقت طلعت. و باز نهار زمره وی. و با پهنر فستقی میشود *

طهر از صفا : صفت عمل کردن طلق : ای تب سیم من رخسار وی بجای نام زخمت صد آزار

بجز طلق از تو دم صد پاره گشت در دست فست بجای پاره
 رخ و انگش زخمت ای مخلوب زعفران باشد طلق مخلوب
 عمل طلق خریست بسی نیست گاه از این راز کسی
 بشنوا زین سخن ای مایه ناز که تیر باز من ایم این راز
 طلق لغنی طلبت نترسد با تابی خرد شود مجده غای
 پس ز کرب باس کی گیسب بدوز زین نیز شمع ضمیرت نبروز
 طلق در کس که دیر ز سنگ اندر آن کن ز برای نیرنگ
 عوض سنگ بود بیخ ز نیب خوبتر زین کوه نوات غوما
 کاسه آب پیشین او داد سخی کن تا شود آن طلق فرد
 چون نشیند بر تان آب بریزد باز اگر چه در اش تیز
 ز آب صغش تر صلا یکن زعفرانش بی و آینه یکن
 تا چه زرد رنگ دم و دکوتب نمره از جرح کش ای مخلوب
 چو کس شگرف باد آینه زنی رنگی ای دست کوا گیزی
 بیکت تنابو آن سیم شال زینسان چون ای کافعال
 رساله نظر رضی الدین : برنج و مس حل : قدری برنج مروی را با صغوسر صافی را بر رنگ آب سیاه یا زردناید

(۱۱) بزج اسکی است که ازین در مشرفه داده است بهیم و طبقات و خطوط است بر او سفید و زرد و سبز و سیاه. که ابرست و بعد از آن آب سیاه یا زردناید
 گویند قسمی سیاهانی است... «تحفه» (۲۰) فواد یعنی هست. (۳۶) وایه یعنی آرزو و میل حاجت *

آب زابرنه و بریشم سیاه مثل زرد و فخره بناله و بدان کتابت کند و بسنگ برنج نمرود را خوب بپزد
 و در حل کردن طلا و نقره :

بعد از آنکه استخوان زرد کوب از یک شقال طلای تمام چهار صد درق مانند باشند از آن اوراق صد درق بستانند و قدری سریشم بپزند
 زرد اعلای بی جرم که تیره نموده باشد بگذارند و دست خود را با سپسوس و آب گرم بشوید و احتیاط کند که اگر سریشم پخته که بر بی زرد را
 تیره و سیاه کند و اندکی از آن سریشم در کاسه چکانه و کاسه بریشم بیالاید آنگاه درق را یک یک در کاسه اندازد و بسرد داشت
 بناله و اندک نمک سفید بنگام مالش در او بریزد که نسیمو حل شود هرگاه که سریشم را در کاسه چکانه و باز بناله تا صبح که تمام
 نیکو حل کرده پس قدری آب صاف در کاسه کند و اطراف کاسه را با دست بشویند پس معمول را با نسی ای پاک لطیف بیالاید بعد از آن
 سر کاسه را بچوشانند تا صبحی که در شب که نشینند آنگاه آب بنیادی را از کاسه بریزند و بقیه مو زرد را بر دست بقیه طاعت کنند چنانکه در استخراج
 باشد کتابت نمایند چون کتوبند که شک شود بقیق جدا بپزند و نقره را نیز برین دستور عمل کنند و آب صغیر غلیظ نیز مثل
 قران کرد اما از خاک و غیره نیک مخالفت کند چون از نقره نشستن نافع شود آنچه آب در کاسه باشد بریزد و کاسه را به واسطی شش
 شک نماید و چون بر دیگر نموده که از آن کتابت نماید باز همان طریق اول بریشم بناله و بنویسند و زنگار که بعد از کتابت
 حصول از شک کند که اگر نقره در آب بسیار بناله تیره و ضایع شود :

رساله خطی القین : زرعل : بعد از آنکه استخوان زرد کوب در خوب از یک شقال طلای تمام چهار صد درق بستانند و قدری سریشم
 از آن اوراق چند صد بستانند و قدری سریشم (۱) سیاه بگذارند و اندکی از آن در کاسه چینی کند و یک یک درق در کاسه اندازد و دست را
 با آب گرم و صابون درق پاک بشورد و بعد از آن کتوبندی بسیار و بی وسطی از دست راست بر بردارد که در بناله تا چون دانند که تیره شد
 آب صغیر بسیار در کاسه کند و دست کاسه را پاک بشوید و از غبار و چربی و سیاهی مخالفت کند و بنده تا تمام طلای پاک نشینند
 پس آن آب زیادتی را بریزند و بقیه موی از آن عمل بر کلاهت (دم تم) کند و بنویسد و چون شکست شود بسنگیشم یا برنج جدا داده
 آنچه هست نمره زنده و اگر تواند بسیار بر شوی و بر شوی (۲) نیک است بیکت کند :

(۱) سریشم از روی و زرد است حیوانات تیره میشود و استفاد از آنست که : شایه صابون عراقی باشد و درق و صوب چتره پست

(۲) مقصود از تحریر بسیار است که شوی با یک دست و اطراف خط طلای : چنانکه در بسیاری از تصانیف قدیم دیده میشود :

نقره حل : هم برین طرز که در اصل کنند و بآب صغ غلیظ نیز حل توان کرد و بمسل نصفی هم حل میکنند و شش آنت است که بچاکه
کتابت تمام کند و در نقره حل کرده باند آن آبی که در کاس باشد بریزد و آنرا بر آتش شکر کند که در میان آب سب یا بقره تیره شود
پس بر گاه که بآغاز کن برنشتن در نقره بهمان دو نشت بکوب صغ یا سریشم قدری ببالد آنگاه بر آن مثال کتابت کند :
کمز اصفا : صفت دروسیم حل کردن :

ای زخوشیه زفت مافیل بر دم هم کن می سنگین دل شرفش زوخسبم چون در بر می شاد ترا نیست نغز
آفتابی تو من سیه آن هستم اندر قدرت سرگردان هستم از هر هفت اند آت چون روی سوس تو ایم بشتاب
نیست آهست بیل کن در برف و افکند من زار نگر درق ز در جشکن که طبعی بر سریشم بشکن بر دوستی
به نکت کن جل آن یکببال چون شود حل به آبش در حال باز در ظرف دیگر خالی کن از من شده بریشم سخن
بگذارش کن نشیند در آب را از راه سازت به کتابت چه از حسنم شود قلم سوی به آن جسم نم شود
سبیم بایز چنین حل باید لیکن اگر صغ کنی به آید :

گهستان بجز : قاعده طلوع کردن : هر وقت طلوع زیاد و چهار قطره صغ نسباید کرد و در کاسه میاید باید نه گذارد البتة زود
بخار کاسه فی باید آرد و طلا را بر گشت یا چهار نشت آفتد باید و باید که اصل در او خرد نماند چون دست شکر شود از کاندک
بآب تر باید کردن طلوع را از اول مالش تا آخر دو ساعت زیاد و نیمه سباید میاید که چون نرم میاید و شود که اصل او در شت
نماند چهار انگ پیکر را آب میاید کرد و طلا را از دست و کنار کاسه میاید شت تا بر بند آید بعد از آن بر کاسه را با کافه میاید چشید و البته
سرا بر اندر گذارد و یکت دو ساعت بگذارد بعد از آن آب را ز روی طلوع بگذارد و کاسه را بوسی شش میاید تا خشک شود زود
میاید بر داشت بسیار و با کاسی ترش نماید که بشتن بعد از آن سریشم سیه را اندک بر او ریخته و آنگند و قطره های چند بطور یزد و دیگر بماند
تا نیم روز بعد از آن قدر کمی آب بر او ریخته بگذارد اندک زمانی که تیر نشیند چنانکه اگر طلا کنی حاکس روی نماید بعد از آن یکی قلم سوی بدارد
و بخار بر روی لاله نمره جرج بر کوش اگر بستیمان (۱) طلوع کم هست و در بستیمان و اگر رنگ طلا سیاه است پارو آبی نیز
بر او بریزد :

(۱) بستیمان و بستیمان و بست مقدار صغ و نبات معمول است که برای هر لبت بخار برود داخل شکر کند : ز

قانون الصور : در مثل طوطی و نعرو :

اگر رسم و نه فرجه دست مثل پینه زال کرد شکست مثل کاستن از سر شیم پاک پیش بخیمان و پس آنگه در آتش
 بصری (۱) کرده از بر پی تمیزش چه گرداند بان گرمی بریش ولی نه پیش کم برون بسینه پیش کن بطرف ای ایکه در تن پیش
 ز مع نموده دانای سپه در او اندازد میال ای فرزند بخشکی دست ماییدن نشاید چو از تری سوخی شکل گراید
 سرگشته آن آب گرم تر کن بر او افشان از سردی نمکن زمان باش اوستای پیش بناید بود ای مرد ز فکر کش
 ز صفتش چون سبزه شده حال سر آتش را کیم اند پاید گزنی چون آب گرمی بود آنگه از او تا نجاست دست که ت
 بیاید داشت تا بر نشیند کز او مرد مسرور کام بیند بجلی چون نشیند سیم یا ند غانده غیر آصف بر سر
 بریز آتش اگر بسید باشد درگز آب هم در کار باشد ز کیم اندک اندک کار گزشت بملک کامیانی راه سیر شو

پاشید و غانده بجهائی که ایراد شد مربوط بجزن خطای و نقاشی و تذهیب و جدول کشی بهم است و این امر
 بهم در خطای مورد استفاده بود است و هم در نقاشی و تذهیب و اکنون اینکی از آنها در میان هنرمندان خطاط و نقاشان مذکور است
 معمول و متداول میباشد بریزه و تزیین که بجز تخطات غایب صفات کتابی ابیا را سینه و این وقت است که چندین سطر
 در هم میایزد و منظره جالب و جاسمی از هنر بود و سیاه و هر یک هنر، هنر دیگر اجود و جمال بیشتر و بهتر میاید همچون استهلی
 که گمبایش یکبار ابیا را سینه و تزیینات خطی گذشته از زین ای الوان و رنگ نویسی بنیز از است :

تزیینات خط : الف - تزیین با خود خط : و آن عبارتست که عبارتی را در قالبهای هندسی یا قوام باشکهای نقاشی
 یا قلمی و متعکس و منظره نویسی که خود منظره های جالب و زینتی بیا سکنند ، که نمونهایش از اینگونه در جدول اول نظر خط را از کرده
 ب - تزیین ساده چون زین سازی کمرنگ و زلفانی . ج - تزیین با جدول کشی و تذهیب . د - تزیین با جدول کشی
 و کند و تشییر و ترنج و سرود و حاشیه و لچک سازی برین شرح :

نمونه صفات کتاب و تخطات خط را به اشکال مختلف تزیین سیکرده اند که ساده ترین آنها جدول است . جدول عبارتست
 از خطهای متعادل موازی و هموار که مجموع نوشته را در خود محصور کرده باشد و معمولاً منظره بود است . خط میانی عرضی و درنگ شدن زرد

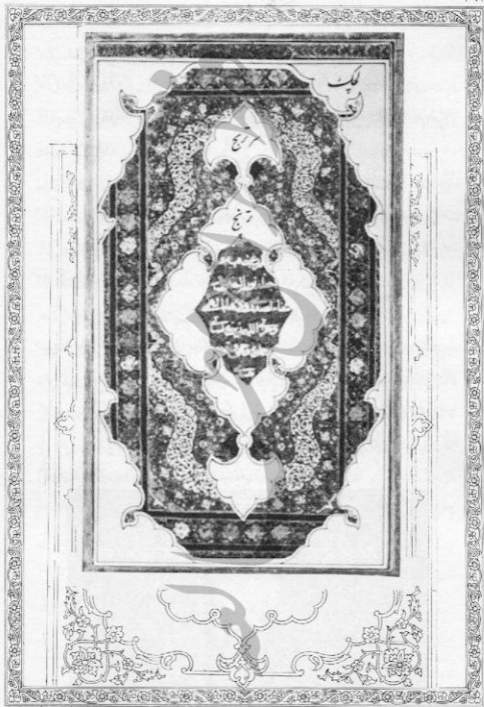
نابری و دطلانی ، دو خط دیگر خارجی و داخلی نازک و بزرگ سیاه و در جوی .

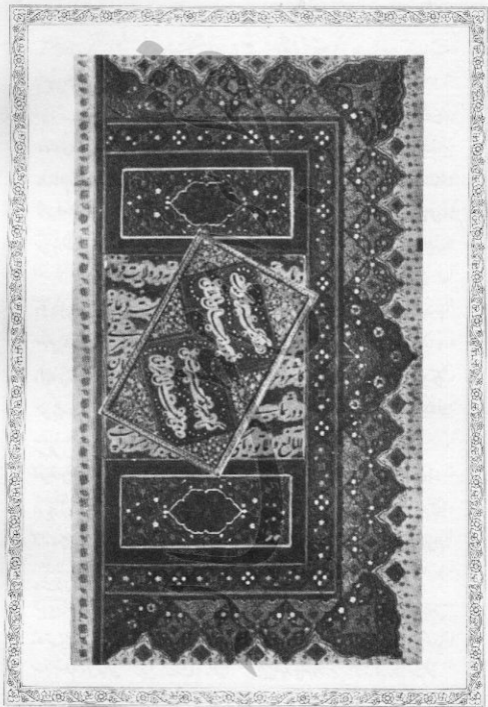
گاهی که نوشته نسبت به خط کوچک بوده است جدول دیگری با فاصله بیشتر از آنجا میگیرند که تا بزرگ و در نتیجه از جدول اصلی است و جدول بیرونی حساب میشود و آنگاه کند میسازند ، و فاصله میان جدول اصلی و کند را گاهی با تزییناتی چون نشیروند تا به سبب با تمام با مقصود است .
 طایم و مناسب پدید آورند .

سرور و عاشریه - یعنی با همی از این صنوبر کاتب یا سر صفا می آید با عاشریه نوشته می گویند ، اما آن مختلف می آید استند این تزیینات که در هم درینده نظر می آید . در واقع تحت نفی حاضر چون نشاندهی در هم و پیچیده است که در شب نظم زیاده شده و به طور قرینه با اطراف بخش گردیده است . تزیین سرور و عاشریه اگر فقط با همان مختلف صورت گیرد ، برضیع و اگر با طوطی باشد ، تزیین و چون با هم یکجا آید آرازا تزیین برضیع میگویند .

علاوه بر تزیینات داخلی و سرور و عاشریه معمولاً پشت صنوبر اول را نیز با تزیینات خاص سپرده نهند . این تزیینات که تقریباً در طرح کلی بین هم این باشد که بهت قطع نظر از داشتن یا نداشتن جدول از نیک ترنج بزرگ در وسط که مغل نوشته نام کتاب و مؤلف آن بوده است . و در ترنج کوچک کامل یا شعری نظیر ترنج ناقص تشکیل میدهد و این دو در بالا و پایین ترنج بزرگ با اتصال قرار داشته ، و آنها را سر ترنج یا هم ترنج میگویند . در چهار گوشه صنوبری که این تزیینات معتد بود ، نیز شکلهای نظیر مثلثی ترنج قرار میدادند که بنا به سبب شکل خاص خود یکی نامیده میشد . (این طرح در صنوبر قلیا و در های ماکن تصدیق کنیم) .
 علاوه بر این تزیینات ، پشت جدول کتاب نیز سیاه تزیینات با عاشریه زیاده و نفی میگرد و با با تزییناتی چون سوسن و نشیروند و سایر اسبیه قابلهای ضربی و امثال آن سپرده نشانند .







ع - پارہی یاد آوریہا تو فرحت

۱- آغاز کھڑا رخصتی میری این ایاست :

مضو صبح زرافشان از تو	بخت و قدر دوران از تو	حمد تو لوح دیوان سخن	ای تہ تب ز تو عزوان سخن
آوری کا غذا رختا پیکر	نور خورشید شفق شام بھر	نغمہ آفتاب تو کنی از کوکب	لاجرودی ورق روز برب
ورق لالہ ز تو گلشنی	مضو باغ ز تو زنگاری	دشمن کا نہ گلگون سانی	نار شام در کون سانی
ز حفزانی ز تو روی من زار	ارغوانی ز تو رخسار دیا	تو ہی نشو گلشن ترین	تو ہی نشو گلشن ترین
مرحمت کن بخت آل عبا	بر من باز سید لطف نا	زود بخار ز کثیر گنہ	من کیم داشتہ باز سیاہ
	مضو روی مرا سازینید	کن از لطف جیسلم زبید	

۲- قانون العنور صادق :

خود کند ہاشتم رسم چہ را	شہوم عار آئین و گمرا	بخدمت صرف کرم زندگانی	سلاطین را در آغاز جوانی
از این بزم بوس بھری دلے	کہ از قرب سلاطین دوری دلے	بگوش دل سیدی این بزم	ولی گاہی ز طبع نکست زایم
کہ باشد ہیستہ کم زندگانی	بست آدر ہستہ تا میرانی	کہ تاباشی پی کسب ہنر کوش	کن این نکست را از ہنر فروش
	و ہر جویندہ را باندگی بست	بر خست ہر کہ را جویندگی بست	سبب غم :
بقانون العنور کرم نشاند	ہرین قانون ہشتہ صنوا جیند	غر خرقش است کہ با با ناند	کسی احوال منہ دارا ناند
ز قانون العنور سہ ہرتابی	اگر ز انکوز ہستہ ای نیابی	ولی جو یای مرد را ہر بوش	نیکویم کہ خود سہ ہر ہاش
کہ گاہ ہمیش بنگونی بر بنیام	نابا شد صادق را خیر لایر کام	ترا بی نرود منت او ستادی	کہ آرد دم بھستہ آئین ہادی
	اگر ہستی را نمی بھستہ جانی	ہرین دارم ز تو ہشتم دعائی	دمنت نقاشی ہستہ تم عمومی :
کن عادت بطور خفا کس	عزوان حرف ہوں زنا ز کس	قلم بستن بود اصل مطالب	شود چون شوق نقاشیت غالب
ولی آن موکہ بانہی گراید	قلم را مو دم سنجاب بیاید	کہ گلکش را کسی دیگر تراشد	ز کاتبین صفت نیکو نباشد
کہ خود زبرد بالا بھستہ مو	بچین صپولی ہم را نگوزنیکو	زیکو گر بزور شاند و کن	بمدا ہستہ از وی جیا کن

په گرده خشک از روغن بوجاک صغای کار خود را بر جان کن

روش رنگهای سبزی

ز کلهمانی که آیه رنگ برودن بخش و از خوانی زرد و گلگون
 کنی که برستان زانند از برین ولی شیر نمیش باید بقانون
 و اگر بسیار شد جوشش نمایه برین تصدیر برانند و باید
 بخش بر روی نم آن یک پیست که کرده رنگ تو هموار پیست
 چه کردد خشک ز مرغی بریش کن رنگه فزونی ولی نموایش کن
در چنق روغن گلکان :

بگیر از سوس پاک یک من بفرستند فزونی و از بخش
 بگیر از چار جانب لعل آن یک که آن گردن بگل کرده نماند یک
 ز بعد آن سفید از آتش تیز زنده و سینه ای آتش پیچیز
 درون و یک کرده بر شراره بیگلن سنده رسن کن کناره
 چه کردد سنده و آتش یکسر بریز از روغن بزرای برادر
 و که خندان که روغن ز آتش دمی از دیگر آن آتش بر کوش
 بود چنق و گرنه بچفت نش بپوشن تا شعله ظاهر نشن
 ۳ - گلستان خمر خاتمه : قاعده جدول روضع بطریق نظم :

کوش سلف را قریب یکدگر در طلوع و آفرین برتر
 آنچه باین این دو خط شاید کمتر از پشت کاروی باید
 بعد از آن نموده کوش مقصیر تا زانی کشیده نش سحر
 چون میان را کنی شقی اتم چار تحریر باید از آن هم
 کوش با کوشن چار دست کوش با کوشن چار دست
 در میان هم دو خط بود تا اگر دو بیاضا هم با
 کوش دو تحریر دو خط اولی پس سحر کوش خود افزونی
 کوشها گلستان ز یکدگر بعد کن تا سنده بر سر

از دست سنده و طلوع و سحر خنده با سنده است . ف (۱۰) کاندق - (۱۱) - بلخ و ضم اول منی صاف دلی بر معانی که در استخاره

ارگستان نیز طریقه نوشته از کاغذ بردن :

برنامه سفید اب ریز را قطع ، او بآب صغ آزاباید و بر نوشته مالده چون خشک شود کمره بنده نوشته زایل گردد .
 نیز که ، برای اطلاع و آگاهی تاریخ نقاشی در عهد نقاشان مشهور و ابداع صفت و نیز بعد سازی ، و ابداع کاغذ ابری ، و نیز
 قلمی ، و تدبیر صفت ، و زرافشان ، و ابداع نقاشی ابری بر روی عود و قعدان ، و ابداع خط و نقاشی خوشی ، بر خط مصحف
 آقایی محیی ، ارگستان نیز ، و بهمن گهستان نیز (فصل چهارم و ذکر احوال نقاشان) را بعد فرمایند ؛ این کتاب تألیف
 قاضی برآمد شش قمی (سال ۱۰۰۷ قمری نیز است) و از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به سال ۱۳۵۲ شمسی می باشد ؛

بمبدا نوشته



خاتمه‌ی (ملحمتات)

شامل این مطالب است :

- ۱- خط و شعر (اشعاری درباره خط و لوازم آن)
- ۲- در سیرت خوشنویسان و حکایات هنروان
- ۳- اشعار و جملات برای قطعه نویسی و سرشق
- ۴- توضیحات و صحبت با استادان معاصر
- ۵- یادداشتها در مطالب متفرق
- ۶- خط و نقاشی و قطعات مختلف

سپاسم زیزدان نیکی دیش کبر سرخین بروش زان بروش
 ناز باغ و از بوستان به باغ ناز خانه بیرون شایه برام
 کمان کوه از پشت از غامد تر چه تیره لنگان برشته و لر
 قدم بنید بگذاشت در شستن سرغام فرسوده گشت من
 صدای شیه و گروه نیتق تیز نویسنده بسته راه گیز
 من آناه افونی آموخت بشکست سی شانق و نخت
 لکرکز پر نرود بی هشتم بی سال در غامد انباشتم
 کتابی شد آراست چون رس داد و نیکان چیر بر ملک من
 سرو را و گزافه کا و سار دم و اهلما حسن بر آیدار
 اعیان کشید سراز بر کران شده صفح چون دشت نیز دران
 دیم میمانا زمین ریخت که بر زده سرش آویخته
 بسی رزم دیدم ز شمشان همان دار و گیر کمان و همان
 اگر خاک خست گز پادشاه سز نهادم خاک است آرمگاه
 بجای اگر خاک آردی آب ز دستم بیایی ز افزایاب
 بر خسته و مانده و دره و ریگ یکی کا زشت و یکی نام نیک

کتاب

ز غلظ آن سواد دیده پر نور بیاض صفواش نور علی نور
 بود هر دو استان زاد بوستان بهرستان ز گلزاری آستان
 بنشیند باز کتاب نموده که صاحب بود که و بجایه
 این چنین همی لطیف دید که زنجید و هم زنجانید
 ز هر مرض خود کام اگر گفت ز هر طر شش آل آرم گرفت
 دو صد ز کس میداند خفته بزبان تا ز دل در وی شکفته
 بجهت افزای جان است دل هر چه نخواهد است آرزای حاصل
 نقل از کتاب مستخرج

کهن زین کاغذ و کتب روی خیال نهیستن و با کتب فی فروغ صبح و انانی کتابت انیس کج تخفائی کتابت
 بود بی نژاد و منت اوستای ز دانش نبشتند بر کرم نهادند نویسنده درای از پیشی بزرگ کار کو یاسه نموشه
 در دانشش چو غنچه از ورق پر بقیمت هر ورق یک شینغ ز یک رنگی همه هرودی نهیشت گرایشان را زندگس بر لب گفت
 بتقریر لطافت لب گشایند هزاران گوهر معنی مایه «عابی»

الکتاب بسایر القناه علی علی السلام

قومی که خرد پرده در پیشیند بهتر ز کتاب دوستی بخیزند باغی است کتاب به روشندان کز آن گل دانش بر زمینی پسیند
 از غیر طبعی بنی الزمان کتاب «ابرا القام حالت»

نوشتر ز کتاب جهان ای نیست و حکمده زمانه سخنوار نیست بر کلمه ادا گوشت تخفائی صد است است بر کز آرد نیست
 عزت از آوازه تخفائی بر مانند از هزار جا کوشای و جود ای کرداد جمع باشد لطائف شعرا
 هر که در و زبان این بین نیست تنها که هست پان

هر چیز که زیر آفتاب است با کلمتی از روی حساب است غایبی که در آرد می هزاران کتابت کبشای و بنواک کت کتابت «۴»

ای سخن خط از دست ترا حلق تو بانی شیرینی او صاف تو حرفی ز کتابی «سوی»
 شرح مجبوسه کل مرغ حسمه رواند و بس که نه هر که درتی خواند معانی است «حافظ»
 ملاحظه کن که در شایب نهیشت

بگو کتاب مرا در هر کس میباید کسر ساری نه هر کس میباید

کتاب و کتابخانه :

هر کس که دلین جهان باز نهیشت آسایش غریب نیست این بودد عاقل دانند که گنج آسایش را در کج کتابخانه سبب است
 جانی ز کتابخانه نیست نبود یاری ز کتاب سر به نیست نبود «برین ازمان فردا نقر»

هر که ز کتاب علم در دست و نطق جهان از او ز نهیشت نبود ابدانش در کتاب بود نهیشت کت حاصل هر از آن فردا تر نبود
 «۹»

یادان زمان را دهائی نبود بهتر کتاب تشنائی نبود
 که با صدق و با جلالی نعلی نوشتن ز کتابخانه جانی نبود

قطعه خط :

که قطعه سر مایه انبساط بر خط طسره و در برش نشاط
 سواد و بیانش و چشم خیال بوی چون شب و حله روز سوال

تحریر و سپید آینه بزم بر سیم و ویدی که کنی نفاش
 از ترس کتابت دید و بشوید از دید بر گرفت و بر جان نهاد

خطوط :

محقق برزدیک بر کرم است که بخواند بخش بر زل نبوت
 بقاش پسندیده رود که بتوقع او حسره را تمام کار

نفاش با طوف سیمن مرز چو آثار خط برخ پسند
 و کلمات از

نکار من خط خوش نویسد بغایت خوب و کسر نویسد
 بنام شاعر (۱) و متعین نسخ و ریحا

خط ریحا :

همیش با بهمان صبا چه غمناک هزار نقش نگار و خط ریحانی
 باغ گلک شاخ من نمرد از تکلفه با جمل دولت پسا

خط غبار :

برات خوبی و خوشتر و زیباتی ز شسته بر جمل رویش خط غبار
 « سعدی »

خواه چنین بست دشمن که غبار خط آفرمسیان ما و تو در او یکشده « صاحب »

نگفت آرزوهای تو در روز من هر بر دیده و خوششید نویسد غبار « نگار کمال »

خط غبار و ریحا :

خط مسل : خط مسل شیرین که کز تریا نگفت بخل صاحب و روان لیغان باغ « سعدی »

خط طغرا : بست بهمت طغرای بی نیازی او که بر دوگون تو داری چو اری ای طغرا « غمانی زنی »

پیش از من و تو بر رخ جاننا کشیده طغرای سبکبختی و نسلی با خرمی « سعدی »

فخور خلافت نه آن بگفت نرست طغرای دی ز غالی خطی است معلوس « ابن سینا »

(۱) شایر مع نشد یعنی که در آن است چون خط نفع و مقلع و معین و شکسته در دور و بی شکفت بر من حکم و فرمانها بنامش نوشت و در این خط و در آن

خط شکنه : علم ز کس بیارده است نترسات دست از خط در پیش تم شکسته است « ۹ »
 « ای نمی طراز دارین منم است خط شکسته خوش بود از شکستگان زنجیری است گلستان خط شکسته پیوسته دندونش چون زنجیر استگان
 وصف خطاط : نظم سخمره کس بود طریقت کلمه تو مشاوه کس سخمره
 دید و بینی نیست کسی لفظ بسکه بر الفاظ است کلمه تو کرد کلمه تو شایه است کو قمر و نظار کرده سخنم از سیاهی لشکر
 دم و کلمه تو در بیان بان گرچه بر یاد زخم نفع حضرت خیر متین صیقلین است این کلمت نخلت چوب موسی آن گز است
 وصف خط و خطاط : این خط مشرف است آن بان است این خود چه جبارت لطیف است وین خود چه کتابت بان است
 « ای نوری »
 این خط مشرف است آن بان است این خود چه جبارت لطیف است وین خود چه کتابت بان است « سدی »
 ستایش هنر آفرینان (از شاعر سمرقانی معروفی نقل شده) :
 نهادند ذوق ای سحر آفرین ز ما تو صد با همسر آفرین هنرستان ای آفرین باغ جهان از تو شد بداد و کرد

(۱) با همی از عبدالوهاب طراز یزدی متوفای ۱۲۶۱ قمری بمقتول از کتابچه (طراز یزدی) تألیف علی آقا زاده باجمالی ۱۲۳۵ شمسی در نزد خط شکسته طراز
 در قمر او که بعد تصدیق است مکی از اهل خطاطات که در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است : از هر دو باب در خط شکسته ↓



رسا ست شت در روزگار برانده غفلت افتخار توفی آنکه توست پانچا بمن حسن از تو باشد نشان
 بکیش غمت بر بوم و بر توفی آیت لطف و فیض
 هنرمند خطای تو جان سنسر توفی جسور بخش جهان سنسر بنبراد خط امر و فرمان سنسر مصفا بنش دل خط رحمان سنسر
 هزار آفسرین بر تو ای دانا زافات کتی گزیده است جانا بچرخ کسبش ز صومعه نزال تو خط را ساندی ایچ قبول
 جهان نبر ملک است برت مگر ما در صانع در دست مخلص به بریم سنسر پدان بگریسی ترا می نشاند زمان
 قدر هنر تو هستی ز تو رعینا بی سبب باز سرگشتت مجاز داری بناز

نظای فسر مایه : قدر اعلیٰ سنسر کسی داند که سنسر نامد ایسی تواند

سده ۱ : صد کنج شاکیان بهیسمای جوی بنسر صد زنت از تو باشد و صد بیفان زنت

توصیف خط از مؤلف :
 ۱۹ : در زینت نغز و کس از نبر دست پر که دیده کفر کز روش فرزند

خط خوب لکش نشاط است چو گل بایستای غلظت گل چندی در نیت نیک است خط خوش چیرا است آبروی
 دل دو دیده را خاکند بر بند نشاند بدل کت و دیند اگر دست ز گل لراست میان ز خط آب حیوان بریزد جان
 هم از سرش شیشه بر من است هم از منیش جان اول کوشش است نکو یاد کار است خط کوه پس از برگ از تو کت گفتگو
 خط خدا :

ای سنائی چو شمع را در قی دست از این شاعر می شمر بار شرح دیدی ز شعرا و گل که گدائی نکارد اندر دل
 شعر بر بسطع و جان سرودت چون نیت رسیدی سحر است سخن مشاعران بفرست بگذاشید ما همه در نیت
 شرح چون صبح صادق است که خزون شد بنور و صبح نکاست ای گدائی که اهل تر نشیند بر خاک من چو بنشیند
 فایده آنچه گفتند ای من است و صفت نقش خط نهای من است

نقش الله : رنگ سخن و سیاه و سنبر و نید داده خود سپهر بنامد نقش الله جاودان ماند
 « از مدینه بکتابت سنائی در هشتم »

سیاه عشق (از قدوم شوی) :

آن کی میگفت در عهد شب که گداز من می دیده در شب چندید از من گدازد بر ما در گرم بر دامن من گدازد